

و در آن صند و قلم در جیب دیده و از آن وسیع رتبه برآمد محتوی برین عبارت که فضل از اوضاع فکلی و حرکات
ثوابت و ستاره حکم کرد بر نفس خود که او چهل و هشت سال زندگانی کند پس از آن کشته شود در میان آتش
آبیا سون و حضار مجلس او برین حکم شگب نموده و در یکسال دانش و علم و نسیب تحسین کردند

حکایت

ابوعلی محمد بن مقهور سال سه صد و سیست هجری بو وزارت مقصد یافته کوهی خرقه بم خلیفه از خطای
کامیاب شده رایت اقتدار برافراشت و بعد از قتل مقصد قاهره باسی نیز او را یک چند وزیر و شیخ خود را انداخت
سزاول کرد بعد از آن راقی اقتدار او را بو وزارت برگزید من بعد بقصری انور نگهید و در سال صد و سیست و شش
و شش برید و او در آنوقت فریاد میکرد و میگفت دستی را که اوضاع خطاست و چندین صحف نوشت به
می برید با الطیر خلیفه بعد قطع به این متاع بنای پنهان گشت و بر ایام چراغات او مبت گماشت و اطباء را
بجوادای ریش دست او را می یافت چون صحبت یافت قلم را بر ساعد بسته کتابت میکرد و کس کتابت از خلیفه
طلب وزارت مینمود و اما ظک قضا ناگاه خط نسخ نیز در قفسش کشید و در سال سه صد و سیست و هفت نامش
از رونق زندگانی سترده گشت از غائب وی اینک در عر خود سه صحف گشت و وزیر رسته خلیفه شد و او را
سه بار اتفاق سفر است او را پس از وفات در سه جا دفن گردید

فایده

بر غیر مبر تنویر طالع کنگان مخالف آنریش و نقوش خوانان لوح دانش و پیش و پیش و پیش باور
کتابت و اختراع خط بقول محمدی به آدم ابوالشیر علی السلام منسوبست و گروهی مبع این او را شکرگن او را
علیه السلام میدانند و طالع خط عبری را به آدم صغی نسبت میکنند و دیگر خطوط را به ابراهیم منسوب میکنند

بر آنجا که بنام حضرت علی بن ابی طالب است که چون آدم علیه السلام قبل از وفات لب رسالی خواست که برای او
 طاعت از اولاد نقشی و خطی همین نماید و خطی بسیار مانند الواح از گل ساخت و بر آن اصول لغات را ثبت
 فرمود و مناسب هر لغت خطی ابداع نمود و ملاحظه اینکه زود منایع نشود و در بیان آن الواح را در آن
 تحت اما محیطه که بر آن لغت عرب بود و در طرفان نوع علیه السلام سقوط شده و اثری از آن نماند ازین جهت لغت
 عربی در میان قوم عرب تا عهد اسمعیل علیه السلام بطور کامل بود و در سلسله بود و در نگاه آنجا که در کتب معتبره
 و تفسیر لغات و لغت عربت مشرف گردید و شیعیان و بیه که در کوه بوقیس گنجی مذکور است چون سید
 و حمید و در ظاهر گردید آن لغت که در لغت عربت در اطراف کوه طوان میگردد و در لغت عربت گنجی مذکور
 و در خود لازم گرفته بودند تا آنجا که دست نیار و از پانزدهمین پس آن گفته را در یافت پس حریف و لغت بود و
 لغت بای غیر عرب بر آن قوم در حیرت افتاد و همین نیاز بفاک مجر سوده از درگاه عالم الغیب آن
 بر از سلسله مسالت نمود حق تعالی جبرئیل علیه السلام ما فرستاد و در آن آن آگاهی داد و جمعی که بقدم عالم
 حاضرند و انسان را با النوع قدیم میداند میگویند که خطی مسودین است نه اورا البته است و نه از تبار و هر زمانه
 کردی هر خاص در لغت تازه در لغت عربت خود خط اختیار کرده اند و هر هر عربی طائفه کسب نمود و بعد
 دانش مشرف خطی شده و آنرا و اراج داده اند مانند خط عربی و سیدیه و هندی و یونانی و کوفی و عربی و حبشی
 و خطی و غیر آن با طوایف آنرا در عربستان و ایران و توران و روم و هندوستان میان و استوران
 لغت است و توقع و تحقق و نسخ در میان و در قلاع و تعلق استعین جمعی بر آنکه کشف خط سومی استعین
 از لغت عربت این مقلد است و جمعی این کشف خط را بجناب استغاب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام منسوب
 میکنند و خط تیسرا که در قلاع و توقع مستند شده جماعتی از مستوفات فرادج سلیمانیه میخوانند و خط تیسرا

که از نسخ و تیسری ترتیب یافته اکثری از بخرجات خواجه میر علی تبریزی که در زمان صاحبقران
 امیر تیمور که در کانی بوشنویلی شهره آفاق در صنعت کتابت یگانه فراسان و عراق بود میداند و چون
 در اکثر کتب ذکر خطاطان مرقوم دستخط و راتم حرف را درین کتاب بهر طریق اندر این خوانند
 منظور ازین جهت کجده و جدید بسیار بر اتوان همی از خطاطان و قوف یافته بدین مقام مذکور هستند
 اما از اطاعت کلام و طاعت خاندان شاه عالمیقام اندستیت بحال اختصار پرداخت

ابن مقصد

نامش ابوعلی محمد بن علی بن حسن ابن مقصد از علمای اعلام و وزیرای عظام بود و ذکرش با کمال
 شدت

ابو الحسن علی بن بطال

از خطاطان بی نظیر و خوشنویسان بی عدیل بود و در زمان القادر بالله عباسی نقوش استیاز
 بر صحائف روزگاری نگاشت و در راه حمادی الاول سنه چهارصد و سیزده نقوش سستی او از صحیفه
 زمان و جویده جهان بکند لک برگ ستوده گشت و در زمان او در فون گسر دید

یا قوت خطاط

در سلک فدایان المقصود بالله انتظام داشت و در فن کتابت رایت غایت مهارت می افروشت

خاندان

مخفی نماند که مستقیم ششم طایفه است از آل عباس و هشت سال در مدت ماه و هشت روز حکومت کرد
 و چهل و هشت سال عمر داشت و هشت پسند و هشت دختر از وی بودند و هشت فرزند عظیم نمود و هشت
 پادشاه بزرگ را مقهور گردانیده و هشتاد و هشت هزار اسپ و هشت هزار غلام ترک و هشتی و سواران را

ازین جهت اورا خلیفه شمس می گفتند با الجود اتفاق اکثری از ارباب فضل و دانش بر آنست که هر
 شش خط را مانند با قوت پنج کس از مشرقین و متاخرین نوشتن توانستند در ماه ربیع الاول سنه ششصد
 و نود و هشت در زمان سلطنت نوازخان در دار الخلافت بنده او فرمان عمرش بسجلی اقسام مرتب گردید
 و تقاضای جانشینان را در نود و هشت گردان با قوت بسیاره اما آنکه در صحت کتبات یکمانه احوال دلی
 ادوارشش کس مانده اول شیخ زاده سپهروی که احمد نام داشت و در فرجه محرم سنه ششصد و نود و دو
 در فات یافت دوم مولانا یوسف شاه تهرانی سیوم مولانا مبارک شاه زرین قلم چهارم از غرمان
 پنجم میر تیمکے ششم پیر سید حیدر استی

خواجہ میر علی تبریزیہ

از زمانایان فنون دانش در عهد امیر تیمور که در کان در مضمار خوشنویسی قصب السبق از یکنان می بود
 ایزت گردان او دو کس جاو در رقم عرصه آفاق بودند یکی مولانا جعفر که در عهد شایخ میرزا بجا به رایج نگار
 رقم نسخ بر خطوط خطاطان عالم سیکندریه مگر مولانا نظری که کاشف اظہار الشمس و امین بن الامس است
 میر عبدالحی

در رقم خط و صحت کتبات بی مثال بود گویند که وی در نعت قلم مبارک تمام داشت اما خط تعلیق را کتبی
 بهتر از وی نوشته و باو شاه شمس سلطان ابروسید کورکانی بفضل و کمال وی اگهی یافته بتقریب حضرت
 خودش امتیاز بخشید و قدرت دارالانشا را بر وی تسلیم گردانید

مولانا سحی

هنگامی که زمان و نادره دوران بود و در فن خط مبارکی تمام داشت و از صاحبان و ندرت سلطان

بایزید بن میرزا ابوالفتح بن مسیز از است پرخ بود
مولانا سرور بن خاوری

در ضمن خط و انشیکان عرصه خود بود و نوبتی از وطن خود رنجیده در اصفهان رفتند از دست مسکن میرزا ابوالفتح
میرزا اختیار نمود و میرزا آن گمان زمانه را در کتابت خانه مقرر کرد که هر روز حدیث نوشته با او
میرزا عمل نمود و یکبار تا پانزده روز کتابت کرد چون میرزا سبش پرسید گفت اراده آنست که در یک روز
پانصد بیت نوشته آید میرزا استماع این سخن متعجب شده مجلسی بیاریست و با حضار خاص عام حکم فرمود که
کاتبان را کار بر اعیان از صباح تا راجع هزار و پانصد بیت در نهایت لطافت ترجمه نمود و الواجب است که در این

میرزا سلطان بیگلر

عروس زیبا طاعت خط نسخ را بهتر از دی کسی نبوت خوب و زیور و خوب آرایش فرموده در ایام حکومت
میرزا سینه نهصد و ده کاتب تصانیف او را از جوی اعیان خود در دست گردان افروزین الدین محمود بن
سلطان محمد نوری سلطان محمد خندان و مولانا محمد قاسم و مولانا محمد ابراهیم و مولانا یحیی و دیگر خطا
فرستاد پس بسیاری مثل حافظ خواجه و مولانا درویش محمد کراچی و میرزا علی شیر بودند و خواهر عبد الله
و مولانا شیخ محمود و مولانا عبد الله بر دی و مولانا میر علی براتی شهید است و مولانا خواجه محمود و انوشیروان میرزا
تعلیق نویسی و دیگر مولانا محمد حسین میرزا و بر عبد الله از اولاد شاه نعمت الله ولی مخالف خطاب سکنی تمام
و دیگر ترخان و امانت خان شاهجهانی و انار شهید شاکر و بیشتر فرزاده میرزا و کفایت جان و نواب میرزا
و میرزا یحییان و حاجی قاسم و حافظ محمد نوری و حافظ محمد مستعد خود شهید و حافظ محمد
که برادر السلطنه کلبه بودند و محمد نصیر الدین شمشیر حسین آبادی و محمد مبارک الله شمشیر که بر فاق محمد التاج

حاجی محمد کربلایی در جمیع سببها بر دیگران برتری ازینجا به تفصیل نوشته شود عبارت بطول خواهد بود تا آنکه
 خطاطان روزگار و خوشنویس ترین نادر زمان جوهر نگار صاحب کمالات انسانی بحکم و فضائل نفسانی
 در تقدیر خود بر او بی گناهی و بی گناهانه در نزدی از راسته بفضیلت و کمالی غایب و باطن جناب فخران تاب حاجی محمد کربلایی
 از سببهای عالی تجارست بر او مکی بودند و چند سال است که از جهان فانی جدا گردیده است انتقال از دوزخ با قضا و حاکمیت
 بهشت و نشان خط نسخ تا که در عالم ایجاد شده بیشتر از آن سخن کسی ندارد نوشته و سواهی آن در اکثر دست
 به طولی داشته که تفصیل آن درین مختصر نمی آید و چون که تمسکات و نیاید هم با من صد با جناب
 همواره ابواب سخا و جود و عطا بر روی طبقات نام می کشود بلکه حاصل سالانه پرگنه خود را تبریه واری جناب
 الشیخه اعلیٰ التوحید و اشنا و احوال گیری در پیشان و گوشت نشینان بی نوا حرف میفرموده اند ایشان با مرز و دو
 رحمت خود جان بخشه بجان اند من کجا بودم سخن از کجا تا کجا کشیده و در مقام عرض خلاصه می نموده است
 را مبت علی و گلزار حسنه حسن و بگری انستد ایم

لعه

بر سنده آری این مفاصل و انش و منبش و عیاب سنجان نشود که در آنجا چون آفتاب عالم تاب روشن
 و مبرهن باد که از عیب کاین جهان آفرین و خلاق زمین که نگارنده نقش برج نوع انسانی از عالم
 طین است بحجت استساق کارگاه ایجاد و انتظام عالم کون و فسا و از اول روز جهان آفرید وجود و سبب
 جمیع اشرفیات نیز ظهور و ظهور و قامت قابلیت خواتین گیتی مطاع و فرق فرقه سبب سلاطین عالم
 و تابع و محبت و خدمت و تشرف نیابت است بر تریب زمان و اقالیم جهان بر سر سلطنت و جهان بینی و کور
 خردی و گیتی ستانی سخن فرموده و میفرماید و ذات قدسی صفات ایشان را مویده تائیدات آسمانی نمود

و بی غایه بچین این گروه حق پرده را نیز بکبت انتظام امر عالم و تمشیت مهام بی آدم از بی نوح خود کج
 را که متعلق باخلاق حمیده و متصف باوصان پسندیده باشد بیات خود اختیار نمودن و زمام امور مملکت
 و عیان مباحث سلطنت به دست رای صائب و عقل کامل او قرار فرمودن واجب و لازم آمده چنانچه اگر حضرت
 و در سلیمان ابن داؤد علی بنیاد علیه السلام عقل مطلقا آصف بر خیار او برای سرانجام این مقام اختیار نمود
 و اسکندر ذو القرنین که ذات شد نفیض و ذات نبوت و سلطنت بود نمودند روزگار از مصلحتا خالص است
 از حکمای یونان بکبت این امر خیر انتخاب فرمود و نوشته اند ان عادل بود جمهر را که از سائر حکمای فارس
 عاقل تر بود و تقرب سیر و مشورت و در بر سر فراز گردانید و بچین بر شهبازی را از زبیری و بر بادتی را
 مشیری بود به دست که امر مملکت از رای جهان آرای وی انتظام یافت و مهلت سلطنت به برادرش تازی
 نیز فرستاد موافق این سابق در سابق این بصدق است که جناب خنده و دوران سایه ایزد سبحان خیر است
 شهبازیان مددگار باج گیر گزینستانان عالیقدر نوری چه سلطنت فرود غرض خلافت حضرت سیدنا و مولانا
 ابو الطاهر سمرالدین شاه زین علی بنی الدین حیدر بادشاه خازمی اید الله بالتقوی و الطهر فی السارک
 و العازی بنور فراست جیسکه در فرغ نبش از بی ذات حمیده صفات قدوه سادات عظام پشوی امیر
 عالیقام خواب استغاب ستمه الله له بخار الکک سید محمد خان بهادر ضمیمه جنگ ران استه منصب رفیع
 سه خلی مالسه در ولستان افاضل پردی و در سس گاه نضال گستری بود به غیر شرفی تنور خود چنان
 تعلیم تربیت فرموده که آن عالی منزلت و الامر تب در اندک مدت بمین توجه باطنی حضور اقدس و این
 در جمیع فضائل مستحسنه مثل فهم و دانش و جود سخا و وقت طبع و ذکاوت ذهن و اصابت رای و صفات
 عقل و فصاحت زبان و عبادت بیان تعجب است از حد بر آن دشمن بر او در سعادت مملکت بفرود

رای مهر انجلائی خودید مغبه اینیاید در بهت سلنت عفت ای سکل از رشته کار را برکت تبرید
 حساب بیکتاید در علم و فضل سه آمد علای عالی و قاربت و در عقل و دانش مقدم حکای و امور و
 در روزم گاه آنکه اصفت شکن و لیوان در کلشن بود و عطا از مصلای عام عنده لب شپو از زبان و عرفان
 در کمال شپو ای عارفان حقائق آگاه و در بخت و اقبال برگزیده نیز و مورد و احوام خلیفه آد و در تیر
 تقوی گنجینه صلاح و پر بنیر گاری و در بهر استقامت کوه غلین و بر و باری در لطف و شفقت فضل
 گستره چایانه زود و در هر و الفت غریب شاد مسکن نواز خامه ادب آموز کمال افزایش نقوش فضل
 بیزوال بر لود استعد او طالبان تکمیل منتعوش فرموده و انعام عام عالم آرایش و تبره و بر دیگر امور

منظوم

ای علف قدری که بهت را تو کردی سپه بوند	بوی سمان ازت که بخشش تو کردی سپه فراز
--	---------------------------------------

اگر چه بین تربیت حضرت خلی سبانی فلیفه الرحمانی غده امده ملک و سلطنته آنچه از صفات کمال
 جلال که تصور ارباب تا مل و نظر بدان سپه فطرت پاکیزه اش بر وجه اتم و صورت اکمل جامع آنهاست

منظوم

بر لطافت که نمان بود پس پرده عجب	بهر در صورت خوب تو عیان ساخته اند
----------------------------------	-----------------------------------

آیا عمده صفات حمیده و زبده خصائص سیدان نواخته سهریاید و بر افزائش کردگار ان است
 که در طریق باطاعت و بندگی حضرت شمشاه زمان سلطان سید بر عدل و احسان مهر سپه سلنت
 بر کامرانی ماه آسمان مودت و جفا نمانی ظل امده فی الایضین عن الضعفاء و غوث العالمین خلیفه امده
 ملک و سلطان آن چنان اصبیح طوبت و صفای تقویت دم را نسخ و قدم ثابت و ارند که بهت و الا

صفت ایشان را در استرخاصی خاطر سلطان بنجل جان و مان ساختن بکتاب بجان غیر بخت
 صیغ و میل نسبت و در انتظام و استقامت امور و حکمت توجه خاطر فیض خاطر ایشان بجهت که بود
 از زمین مطوع پای بسر بر زمین آفتاب از گوشت افق گلگون چهر تا فرود آمدن در آتش شب سردار پاره
 مشکین و اور پیش ایوان سپهر خود یک لفظ از ترو و وسعت خاطر نمیدارند و در آنچه کافر رعایا
 و بر ایار اما به امر و یک و افرینان حاصل آید و پایه سوالات و مساعدت میباشند این پادشاه زرخش و
 در زمین و مالی سرکار چینی انگیزه ترقی و تقاضای پستیاری را می نماید و با هر دو زمین تا بگلی مبتدی نماید

منظوم

چو بروند مهربان کبوترنگ و تام	ز دنیا اسیران با استرام
بجز کسبت در پنج فرمودیگی	درین ره نخبند آسود سب
با سودیگی پایی راحت در اند	نه کردند بر لبتر از خواب تاز
ز نام نکر کلام بر داشتند	چو زمین خاکه ان کام برداشتند

نخبند حدیقه اسکان و حین آرای گلشن دوران آن گل سبزه گلزار خلوت و این لیس در آب
 بوستان و تار با دام در از هر کانه و در آن محفوظ از باد و مهر کانه زبان خرم از شگفت و ریاد او بگشت ^{و آرزوی}

آب و رنگ گلزار معرفت آبی لطافت بخشی مریاب
 عقل خدا و او حضرت شایسته خلد است مکر سلطان

بر خاطر خیر کسب نظیر و انش اندوزان کنه شناس و در شنغیران بخردی اسس مکرتم و محبوب نماند
 در یافتن که ذات مستغنی عن الوصف حضرت فائق کائنات بیرون از حیر امکان مخلوقات است

منظوم	
مطلق کہ بود ز هر صفت پاک زان رو کہ معقل چون در آید پس هر چه تو سکنی خیالش	هرگز توان نمود اوراک البتہ بصورتی بر آید باشد ز مظهر مجالش
<p>امیر المؤمنین امام المتقین علی را علیہ السلام پرسیدند از ما بیت الہی فرمود کہ هر چه در تمسید توصورت بند و بد آید کہ پروردگار عالم در اسبے آنست</p>	
منظوم	
انچه پیش تو عیبہ آن رہ نیست	انچه غایت غم است امتد نیست
<p>و ہر کمان در اصل منہی بخوردنست کہ بر پیری عقل پستہ طریق دستوار گذار سوزت الہی را می توان و ہر سنگبری بران گشتہ نسبتہ بنزل مطوب علی زمینان پس انجب اوراک در ماندہ کی از اوراک و سوید این قول مقولہ ما عسہ فبناک</p>	
منظوم	
عقل خود کیت تا منطبق در اسبے	رہ بود در جناب پاک خدا سبے
بقیاسات عقل یونا سینے	نزد کس بذوق ایما سینے
عز منطبق کسی وسیلے بود سبے	پور سینا ابو سبے بود سبے
<p>و حق سبحانہ جل شانہ کہ در شان بندگان خود کمال رافت و رحمت دارد ایشان را از خود تامل در ذات خود تھذیر فرمود تا اوقات ایشان ضایع گردد و چنانچہ در کلام مجید میفرماید</p>	

و یخیزد که ائمه نفس را بقدر کفایت با الهی و منظم عتقا شکارش نشود و اتم ازین کما نجا همیشه یاد
بست است دام را و جناب سید نام علیه افضل الصلواته و السلام میفرماید ان ائمه تعالی احجب
عن السؤل کما احجب عن الابصار و ان اللہ اعلیٰ لیطوبونه کما تطیبونه انتم

در ره عشق نشسته کس یقین محرم راز است
هر کسی بر حسب فهم گم گسایه دارد

هر نسبت که روزی سرور انبیا علیهم السلام و السلام آورده میرسد جمیع از خدا طلبان را دید که سرور گریزان
حیرت نشسته اند آنحضرت فرمود ایها الناس تفکرو فی صفات ائمه و لا تفکرو فی ذات ائمه

من گدا و مست سب و لعن او بیست است
مگر جواب بر بیم جمال مستطرد است

دل منور بریم همچو بید لرزان است
از حیرت قد و بالا سب چون منور بود است

فان

در معرفت جناب باری یا اختلاف کرده اند بعضی گویند خدا را هم کجا تو ان شناخت و بعضی بر آنند که بواسطه
عقل باید شناخت و بعضی گویند خدا را بنیاد بر آدوی باشد شناخت و بعضی گویند آفرین کار راق الفوت بز آفرین کار نه اند

کما قال علیه السلام لا احصی ثناء علیک انت کما انیت علی نفسك

و بعضی گویند معرفت جناب اقدس الهی بجز نفس خود حاصل نشود زیرا که بره درین عالم بگردد و آدمی که عالم انوار از نیجا

من و من نفس فقه و من ربه

حکایت

آورده اند که در دیار نیشابوری بود مسکن آن جناب از حدیث عاری و حکایت فعلی گوئی ازین سبب بود
و از مدت و راز این آرزو بدل داشته که وضع و شکل فعلی را در یافت نمایند و درین تمنا روز را جنب و جنب را

بره زمی آوردند نگاه از مساحت بخت آن آردن مندان بازه گمانی که چند فعل با خود داشت در آن ششبار دارد
 کرده چون این نمره سامه نهاد امانی آن ششبار که مراد کرده از فرط شادی و سرور در چهار جمله فی الغیر
 دانستند آن خود را فرستادند تا وضع فعل را بر وجهی که کتابه و یاب دریافت نمایند عقلی فی بصیرت که کوره
 باطن و ظاهر بود بر سران پرمان نیز یک فعل رسیدند یکی دست خود را بکنند که در گوش فعل بدست می آید چنانچه
 در مس خود مانند سپهر معلوم شود و پیش عقل خود قرار داد که همانا فعل مانند سپهر میشود و دیگری دست از آن
 برافراشت فرط هم فعل بدست می آید چیزی مانند محمود دریافت و در اعتقاد شده که فعل کل محمودی نمره
 دیگری دیگر دست بجاقت در از کرد پای فعل بدست می آید او به قیاس خود دانست که فعل مانند استون است و در
 دست خود را بالا نمره دستش بر پشت فعل رسید او تصور را بقدرتی دریافت که فعل مانند تخت می شود و بعد
 نشاد آن در همان با ما کن خود بازگشته امانی ششبار چون خبر صاحب آنها شنیدند در خدمت آن دانستند آن
 بیدانش خاطر آره از بیت فعل استفسار نمودند که بجای خود گفت که خالق اگر فعل مانند سپهر معلوم کرد
 و یکی با قوم خود بیان نمود که قادر بر وجود فعل را بشکل محمود از عدم بوجود آورده و یکی خاطر نشین یاران خود گفت
 که از تو چون فعل را به نسبت ستون مخلوق نموده و یکی با گروه خود چنین گفت که کشنده اقبال و بخت فعل
 بصورت تخت ایجاد فرموده خلاصه اهل بر ملا چنانکه از عقلی خود شنیدند اعتقاد نمودند چون سخن به سر رسید
 همه بر خلاف گفتن آغاز کردند و مسکری کردند و به اثبات مقصود خود یعنی اعتقاد دیگران دلیل آوردند
 یکی به تبریکش که فعل را چون نبرد که مقدر به الجیش سیانند و لشکر او در پناه فعل می آید از پس از آن اقدام
 که فعل مانند سپهر است با می گفت لشکر تواند دیگری دلیل آورد که فعل چون نبرد جنگ خود را بر لشکر دشمن
 نیزند تا از هم پراکنده شود خدمت که مانند عمر و باشد و دیگری اظهار محبت نمود که با نای فعل با گروه من با

گنبدی زحمت بری نرسد پس واجب آمد که فیصل مانند ستون باشد درگیری برمان خود مبرض
 بیان آورد که برگاه چند کس آرام تمام بر پشت فیصل می نشینند لامحال فیصل تا تخت خواهد بود اکنون
 ارباب دانش و پیشانی کامل فرمایند که این بی بصیرتانی تیره رای دغلت نهادن کج گزای چندان
 ازین نوع دلیل گویند از سفت قبیل دورتر افتند و باین ترتیب مقدمات هرگز نتیجی راست نیابند
 پس همچنین است حال مکره استهلال در معرفت ایزد و الهلال که بر چند یک خوشنوازم و هم خوانی
 بی سپهر این طریق دشوار گذار شود و بعد هزار قرن در شهرستان کند ذات او تعالی ستان بی شبند

دسته در سن حال

کسی کو آویس را کرده بنیاد	کج گنبد بر هم آویس زار
<p>و خواهی تحقیق نصرالدین طوسی در بعضی از مصنوعات خود آورده که معرفت و شناسایی واجب بر کلمات انسانی بان ستوانند رسید چند مرتبه دارد یکی شناسایی جسمی است که در سلسله تقلیل گرفتارند و تصدیق بوجود حق سبحانه جل شانزه کرده اند لیکن دلیل و برانی بر آن دانند بکنیم بهمین اعتماد کرده اند که ما از هر ران داستاوان خود چنین نشنیده ایم و این در نوع کج گنبد و مرتبه دیگر معرفت جسمی است که بدلیل و برمان اثبات واجب کرده اند و مشاهده ممکنات و ملاحظ مصنوعات علم بوجود صانع می رسد و مرتبه دیگر خدا شناسی برخی از مومنین است که اطمینان خاطر و شناخت حق الیقین را بر سر سینه و لعل الیقین برداشته اند که او سبحانه خالق کائنات و درود بخش ارض و سموات است چنانچه خود در توصیف خود پیغمبر می فرماید <i>نزلت من السماء والارض و مرتبه دیگر</i> معرفت ارباب شهود و قنات که همین یقین است بره مستحق حقیقت کرده اند و از غایت الهی</p>	

از آن وجود خود را در میان ندیده همه داشته اند و هر چه می نگرند عین او میدانند
 و هیچ مرتبه ازین مرتبه طبعه تر نیست و لغسم باجر سیه علی لسان الحال

منظوم

اناکه ز جام سرفت سه شانه	در خلوت دیده غمید را نکته ار نه
چون در نظر بنیش نشان غیر نیست	در هر چه نظر کند حق پندارند

تجدید الهی و الهی که بعد عالم عالیان کبر زمان در میان رنگ زوای آینه حق پسندید چه آورد
 و دانش پرستی و نبرد می پاک باطن این در شناس حقیقت پژوه روش قیاس قطب وقت
 زمان در شد روزگار و حید دوران بدر تا بنده فلک به ایت و حق رسائی مهر در خنده سپهر رفت
 و خدا دانی و انامی رسوز اسرار آفرینش غر و آموز ارباب دانش و نمیش مطرح لواح انوار و جو
 مورد تکلیات آفتاب شهرو ماوی بسیل عزمان رنجای طریقی ایقان صاحب کشف و کرامات خدا
 خوارق آوات مغرب انوار عیسی کاشف اسرار لایبی حضرت سیدنا مولانا ابوالظفر سید الدین شاه
 غازی الدین حیدر بادشاه غازی استم الله تعالی علیه و آله و سلم و اهل بیت و ائمه

تراجم

چو شای کشتان والا شکوه	دوان در رکابش گرو تا گرو ه
بلندست از همه فلک پایه اش	هم آشتیان لبه در سایه اش
ز نور ضمیمه نش فرانه سپهر	شود هر چنان چو انجم ز مهر
طاعت بود هر زمانش نظر	توجه حق باشدش بیشتر ط

خدا چون بسندین اطوار او | خدا ساز باشد همه کار او
 بقوت و جلالی و ذوق عرفانی ذات مقدس الهی را بر وجهی که می باید شناخته و شخص الایتر
 در مقام عرفان از حد علم یقین بالاتر فرامین خود را بر سواد همین الیقین جلوه گرفته و آن عالمی
 عالمان آبی نشانه ظهور انوار زبده الواصلین قدوة العارفين سراج الملت والدين كهف
 اهل یقین در شکرستندین است و چون با اتفاق جمهور عارفان را اعتقاد بر روان راه اقبال
 حجاب و در طریق خدا شناسی همین خودی خود است شکر خدا که پنجه خار خودی و خود پرستی گاهی به این
 دل صفات نزل این بادشاه سوسن و در سینه او خدا پرست عالی وقار رسیده بگذران خداوند مستودع
 بصارت بخش خداوندان بصیرت از کمال فروتنی بدیع معرفت بین بر او دیده و خود را در میان
 و از نیابت که ذات با برکات آن است شاه عالی صفات مصدر حسنات بخشنده بیعت بر اوج
 صدق من عرف نفع فقد عرف به رسیده در دل نورانی مشاکل آن منتخب مجرب و کمالات دینی
 مجرب و شجاعت علم یقینی بر تشرف تعویذ الهی مشرف گردید
 بر اقدس

شاه با سیاحت اباد | سایه با ذات آشنا باشد

نشاء ابی کلزین صفحات این کتاب زینت توین بر سواد بر در خاطر مایع
 نگار طاعت و مباد حضرت مولانا لایق خلد الله علی کاره علی کافه الرحمن سلیمان
 بر ساکن سنا سک طاعت و ساکنان سالک طاعت واضح دلاچ بباد که جناب تقدس الهی
 بنی نوع انسان را که از تنگنای عدم برست آباد بستی جلوه افروز کرده اند به مقصود از کلام

و ایجاد و ابراج آفت که او را بخداوندی پرستش نمایند و کفیر باطن لطافت و عبادت وی گرایند
 چنانچه او سجاد جل شانه در کلام معنی نظام خود ارشاد میفرماید و ما خلقت الجن و الانس الا لیسجدوا
 لیس بر که از مجلس این امر باریت مشون گلی نه چیده در نهال کتب خود تشریح نماید آری لطافت و عبادت
 برستان نرسبت قاصد ان معاصد عرفان هست و محل راحت سالکان مساک البقان هر که در عبادت
 رسیدنشان بیشتر عبادت ابدی یافت و آنکه بر خاک طاعت چهره ساجی نمود هر قبول بر وی تلفت
 لائقه در عرض حال و طلب آرزوش از جناب ارحم الراحمین

<p>وی حکرم عقده کتایب همه از کرم و لطف تو امیدوار کرده عبادت سما بی سبیله نیک کردم همه بر کس کرده ام هیچ لطافت تو عادت نکرد نیت گنبد دیدم بر آن من اگر م از قبر محشر گذار گشته پشیمان از عیبایم خویش برومک دیده نشسته بخوان رحمت دست گنبد مرا چشم پر شد ز گناهان من</p>	<p>ای صبا کار و استی به کافرو من ز صناد و کبار نیت چون بنده عاصی کسی جرم و گناه پیش زده کرده ام هیچ و لم سیل عبادت نکرد خیزم زلت و عصیان من آه از آن دم که من شد سار رویه سر ز زناست به پیش بروی زول تافتت صبره سکون برای از آن دم که در آن ماحبه نخرود از ذلت و عصیان من</p>
---	---

از کرم مغر که خوشناست و	سعیت و عفر بهم آشناست
حسن عمل گر چه نباشد مرا	حسن کرم هست ترا ای حسدا
منفعلم درم بکن بر دلم	قطره رحمت بفتان بر کلم
اخته سکین کعبه و آتق هست	پر پر سکینه تو بهسان و آتق هست

فطاب بودی خود

ای دل به کار معیان مرد	یکدسه اندر ز تراخته شکر
بهر خدا دل عبادت به بند	دوره او لقمه اطاعت به بند
سعد بقدر سوسه محراب بر	دیده پر پر پوزه خون ناب بر
ساز حسین را بقین سجده ریز	کن نفست را از اثر شعله سیر
چند دل اندوه توان ز لیتن	صفت بود صفت چنان ز لیتن
سینه کوه سوز عبادت جداست	هر چه در آن سینه بود از دست
ت کوه دل زستان بنوس	پاک کن د پاک بر آور نفس
تا شود از اثر لوز وین	سجده حق نوز نسرا به حسین
سینه حقیقی رسد از کفست	نوز نقیبین جانش زنده از دست

اکنون باید دانست که عبادان چهار طبقه اند یکی آنکه با سید نبوت خدا را عبادت کند این گروه تا آخر
 دوم آنکه از خوف دوزخ پرستش نمایند این قوم چاکر اند سیرم آنکه از روی تعظیم و پر ابر پرستند این
 صلاقیانند چنانکه بقدم اخص علی و ادای عبادت نمایند این طبقه عاقلانند که ایشان را

در جای نسبت بیت و زخرف و وزخ کما قال الامام زین العابدین علیه السلام فی بعض مناجاته ماعبد تک
 غرقا من نارک ولا طمأنیة فی جنک بل وجد تک اذنا للعبادة فصبه تک
 منظوم

از خنده انعت جنت طلبه ز ابرو ما	بجا اگر ز خنده غمیده خدا می طلبم
هر کسی را از تو گریست بنویس طبعی	ما هر نوعی که هست از تو ترا می طلبم

فانما
 اگر کسی انتظار بکشد که کارهای خود را که بسیار متعلق است اول راست کند بعد از آن بطاعت و عبادت
 آتی مشغول گردد پیش کار دنیا راست خواهد شد و روز عبادت او را میسر خواهد گسرد و دید
 دست در قاطع

انکار جهان راست میکنی دیر شود	چون دیر شود دولت ز ما سیر شود
-------------------------------	-------------------------------

حکایت
 مشغول است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام چون بر نماز برخاسته می گذارد چنانچه مبارکش از تغییر
 رنگ زعفران زار گشتی پرسیدند که ای فرزند رسول کونین دای نودین امام الطهرین این چه حالت است
 که بنده گان را بر وجه دلالت است جواب داد که هیچ میماند که در حضرت که ایستاده می شوم و با که
 سخن میگویم آری گزارنده نماز اگر مقین کامل دانند که کعبه که ایستاده است و با که مناجات میکند انقطاع
 بسوی اعیان فرود گزارد و مساحت دل از خسر و فاشاک اندیشه ماسوسیت پاک دارد
 حکایت

آورده اند که جناب رسالت اکبر صلی الله علیه و آله وسلم با مردم سخن شنود بودی و اخلاق کوی
اما چون وقت نماز در آمدی چنین حال بر روی منفر شدی که گویی بگوش نشناخته و با یک شناسایی داشته

منظوم

خواهی که تو آشنای جانان شوی	باید که ز هر دو کون بگانه شوی
-----------------------------	-------------------------------

حکایت

ذات النور مصری را پرسیدند که عبودیت چیست گفت در همه حال بنده او باشی چنانکه او در هر حال تامل
نست الحق تو نمیکند در خواجگی او تقصیری نیست باید که در بندگی و اطاعت وی از ما مردم نیز قصوری نیاید

حکایت

آورده اند که حضرت داود علی نبی و علیه السلام از جبرئیل امین پرسید که برای عبادت از روز و شب کدام
وقت فاصله است گفت نمیدانم اما هر شب در هنگام سجودش اعظم با تنه از آید و تسبیحی در زمره
روحانیان افتد و برای فیض و ترویج بکشاید و عاشقان در گاه مبارک آه در آید

فایده

عابدان که تخصیص استغفار بوقت صبح نموده اند بگفت آنست که نفس مردم در وقت ازت غافل
بوده است و روح و دل از علائق خالی و براحه آسوده پس بنده برین که در آن ساعت سپید از آید
نرم برآید و لذت خواب آتش را که نشسته عبادت مولای خود شنود شده لا جرم از جانش بیاید و فیضش

منظوم

چشم صاحب دولتان بیدار باشد مجرم	عاشقان را نادمانی زار باشد مجرم
---------------------------------	---------------------------------

پرده بر دار و سعادت هر کس از رخ و سیله	ان تواند دید که بیدار باشد محبدم
--	----------------------------------

حکایت

در کتب معتبره سبب پیدایش مشک نافه چنین مرقوم است که آبروان میان چین تا چهل روز از خوردن گیاه ناپاک اکتساب نموده به نادل اندکی از خاکش گنبدند و شب چهل و یکم از آن شب سببی شترقی آورده منتظر باشند و می که صبح صادق برسدن گراید و باد محرمی در زمین آید آن باد که گشته و بپرکت آن نسیم مبارک دم غلام خون کرده آید آبروان با و نوبند و چنانچه خواجده عطارده مشهوری فرموده است

منظوم

وز آن دم مشک سیه آید پدیدار	وز آن دم گردوش خلقی حسه پدیدار
چو فونی مشک گرده از دم پاک	بود مسکن کرد و عاسیلے نتود خاک
بلی چون نود حق در حبان در آید	نت عاسیلے برنگ حبان بر آید
اگر تو کیسا ساز سیه چنین ساز	دیلے این کیسا در راه دین باز

حکایت

بزرگی از عاتم اسم پرسید که نماز چگونه میگردد ای گفت چون وقت شب در آید وضوی ظاهر آن کس در وضوی باطن بتوجه نگاه بسجد در آیم و نیت در دوزخ را بر دست راست و چپ و اتم و مرا طرازه بر تمام و عطارم و دل را بنده اسپارم و دیگر که بتعلیم و قیام نایم بر دست و قرآن خوانم بسیت در کوع کم تر و است و سجد و بتفریح سبحان الله این است نماز خاصان حق و طاعت برگزیدگان خداوند مطلق نه مثل عبادت ما عرفانان ماسوا و اسیران عرض بود که دست مناجات برشته ایم و دل بصید جا در گردانسته

منظوم

ازین مساز چه حاصل بود که من بچاد	نشسته روی کجواب در دل بسیار ایم
کسید جبار لبک بر زنده نمازی نیت	نماز من که پسندد که در غسل وارم

حکایت

در کتاب روضه الریاضین مرقوم است که حضرت سلیمان علی بنیاب علیه السلام روزی سیر کنان بر کنار
 دریا می رسید از جناب کبریا ارتدته گرای سلیمان در قعر این دریا رسیدی است آن حضرت یکی از دیوان
 بقبر آن دریا رستاودی باز آمد و گفت هر چند درین بحر سیر کردم هیچ مجابی ندیدم آنگاه گفت
 فرمود که اسم عظم بر خوان چون خواندن شروع نمود قبه از آن دریا بر آمد که بقدرت الهی از کیدانه
 مردارید بود و درون آن تخت مرصعی نهاده و جوانی بر بالای آن عبادت الهی مشغول نشسته چون
 خارج شد بر آتش سلام بر سلیمان کرد سلیمان بد جواب سلام پرسید گرای جوان تو کسی هستی از چند
 مدت در قعر این دریا سیر می بری گفت یا نبی الله من از زمان حضرت ابراهیم درین دریا عبادت الهی
 مشغولم و احوال من برین منوالی است که پدر مادرم تا که بقید حیات بودند در خدمت آن سید مجیدم
 از نسبت الهی مادرم رازمان طاعت قریب رسید و او در آن حکام و عاصی درین من کرد که بار خدایا پس
 عمری در ازور طاعت بده و از نشسته سیاهین جن و انس نگاه دار چون وی از در غافی انتقال نمود
 در خدمت در نماز می پر کردستم بعد خدی او را نیز اجل رسید و در وقت طاعت من دعا در آن من کرد
 روزی سیر کنان کنار این دریا رسیدم بودم که ناگاه این قبر بر من ظاهر شد و من از برای دیدن صاحب
 در خواب درون آن قبر رفتم مکنی بیا و آن قبر را در قعر دریا پر و در آن جا ذوق طاعت و عبادت

آنگهی برده لم سستیا گردید و اکنون در هزار و چند سال است که درین قبر میباشم و هر روز خوانند
 پر از انواع نعمت پیش من می آید و بقدر گرسنگی از آن بخورم و در یاد حق جل و علی مشغول می باشم
 این گفت و مسود و راقبه فرورد و آن قبه از نظر غائب گردید و میان آن سید السلام ما بید این جمعی از شیخ عظیم

فایده

فخرالدین رازی را در مسئله باب ۱۸ مفسرین اختلاف است اول اینکه مفسرین اجماع دارند بر آنکه
 آصف برخیا وزیر حضرت سلیمان علی نبیا و علیه السلام است و در جواب آن میگوید
 لا جائز ان يكون آصف اقدم من سليمان عليه السلام و دیگر قول مفسرین است که موسی علیه السلام اکثره
 از حضرت آصف در رازی گوید که آن موسی دیگر بوده است و اگر موسی بن عمران باشد لا جائز ان يكون المفسر
 اعلم من موسی و دیگر اجماع مفسرین بر این است که حضرت داود علی نبیا و علیه السلام بر زمین او ریاضت
 و اورا مقیم حبش مجاهدین گردانیده بجز نبستان او لقبش رسید و زوجه او را زینب خود
 آورد و مفسرالدین رازی میفرماید لا احکم انما علی داود باه فعلی ذالک

حکایت

آورده اند که کبیری بن عمر علی نبیا و علیه السلام از خوف الهی چندان گریست که بر سر او حساره میبارید
 و در نهایت یک پندار روزی پوز بر گوارش حضرت زکریا فرمود که ای پسر من بزاری شبها از خدا می
 ستای فرزند می خواستم که دروغ من بیداروی روشن گردد اما تو برین گریه و زاری نوز از چشم چنان
 بر روی و جهان دروغ من ناکار یک کردی گفت ای پد جبرئیل امین را خبر داده است که مردم از آتش
 درونخ امان نیابند الا آن کس که در دنیا از خوف حق پرستد گرمان باشد زکریا علی نبیا و علیه السلام چون

این سخن بشنید زار زار بگریست و گفت ای سپهر گریه کن چند آنکه میتوان سیند

منظوم

در پله مهر گریه احسنه خنده است | در آغوشه بن مبارک سنده است

فان

میتجو گریه خنده است و نتیجتند گریه معصوم یک روز که خنده پر کسالی گریست آن همه اشک میرفت
که کلاب کش از حد تو گل می چکاند نتیجو یک خنده است که غنچه گل سحر کمان بر کار جهان نیرند و قیصر
تشیته نوز در گلو باشد گریه نای زار خون دل از دین برون می افکند

حکایت

آورده اند که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در سفر به جازوه طفلی نماز خواند ناگاه شنید گفت
که خشک جان این طفل معصوم که بی لذت گناه ازین دارغالی رحلت نمود همانا طاری از طائران بهشت
خواب شد رسول علیه السلام مضطرب شده فرمود تو چه می بینی که با وی چه خواند کرد بچه او نه می خدای
کرمی نمیبندیم نمیبندیم که با من بچه سلوک پیشش خول بند آمد

حکایت

یکی از صحابا گوید که من نوبتی نماز نسبی سه ساله خود را که در صفت اول خواندم بومعا عاده کردم صحبت آنکه
روزی مرا عالمی پیش آمده اندک درنگ شد بعد از آن چون برای او ای نماز نسبی آوردم در صفت اول
جانانده بود ناچار در صفت دوم ایستادم اما بر گاه همین وی را خود گزیدم دیدم که محسبی از مردم
بر من نظر انداخته تمجیب می کنند که امروز این بزرگ چه علت در صفت اول ایستاده و من ازین سبب

در خود اثر الفعال یا نتم پس معلوم شد که تمام آن نماز نامشتمل بر یا بود زیرا که هرگاه مقصود چنین باشد
که روم در از سالقبین با الخیرات و انذلی شبه ریاضی خواهد بود ازین جهت آن نماز ما را از روم
قبول بارگاه آبی ساقه شمرده اعاده نمودم

حکایت

از برایم نواصی سخن است که گفت در آنسای سیاحت روزی بقریه رسیدم و بزیارت بزرگی که مقوم
آن مقام بود رفتم چون بخانه وی در آمدم خانه دیدم مختصر و پاکیزه که از کثرت نور و ضیاء مانا بدل از باب
صفای بود و اندران دو محراب ساخته بودند در یک محراب پیروی بود و نورانی جمال دور محراب دیگر سی
عجوزی پاکیزه ضیاء و پرواز بسیاری طاعت و عبادت باروی پرانوار ضعیف و زار بود و درین
عظیم نمودن و من سبب تکلیف آنها در آنجا ماندم و در وقت دواغ از هر دو پیروی رسیدم که این ضعیف
شمارا که هسته گفت از یک جانب دختر هم و از یک جانب زن گفتم درین دو سه روز شمارا پاکیزه گریخت
بجایان یا نتم و این نشی که میان زن و شوهر میباشد مشاهده و ملاحظه نمودم گفت آری نعمت و نسیج است
که چنین حال است سبب آنرا استغفار نمودم گفت مادر که و یک عاشق بدگر بودیم و پدرش او را بمن
سید او زیرا که دوستی بدگر معلوم کرده بود در سینه در آتش جانش سوختیم تا پدر او از اینجهان غالی
نمود و پدرم که عم وی بود او را با من وصلت کرده داد و در شب اول چنین بجا شدیم او گفت پنج
سیدانی که حق سبحانه تعالی چه نعمت بقیاس با عطا فرموده که ما را بیکدیگر رسانیده و دلها را از تمیز کردن
خلاصی داده و از گوناگونیها خارج ساخته گفتم آری شکر این نعمت بگردم زبان او اینم گفت یا تا شب
بشکرانه این عطیات خود را از هوادوستس باز داریم و عبادت حضرت حق مشغول باشیم گفتم تو اب باشد

و چون شب دیگری بچین گفت و شب سوم نیز چون بر نمیزدالی گذشت ذوق طاعت در دل
 ما مردم اثر کرده و اکنون شصت و پنج سال است که عبادت الهی کام جان ما را چنان
 شیرین ساخته که نیز شکر و طاعت همه چیز تلخ معلوم میشود

حکایت

آورده اند که ذوالنون مصری روزی از سر بازاری میگذاشت طبعی را دید که فلفلی بر روی گریه کرده
 و هر کس در دهن خود را با دای میگوید دارد و اسبغ طایر ذالنون هم پیشش رفته بود اوستام السلام التماس نمود
 که هر دو در ادوای میگوئی من نیز روی دارم اما نمیتوانم که بر روی تو که باضانی نظیر و شسته
 بی بدل هستی روی مرا بین و ادوای من که طبعی ساعتی در روی من گریست و گریست ای
 بگیر منج فقر و بزرگ مبر و پیدا تو اضع و طبیب خستوع و در باون تو بنگن و بدست نیاز بسی و مبار خسته
 بر نیز دور و یک طاعت جین از آب خون در و یک بریز و بر سه آتش تحت بچوشان و یک
 بالای انگاه در جام رضا بر آرد شکر شکر بر و پاشش و بطاشق استغفار کرده ان اوستام خوش تا این در

حکایت

آورده اند که صیب رومی همه شب خواب نبرد و ساعتی بر لبه آسودگی نیا سودی تا از لبه
 بیداری اثر نصیحت و بیداری بروی ظاهر گشت داد و درم خریع زنی بود آن زن گفت ای صیب تو من
 خویش را بزبان دادی و از خدمت من بازماندی آخر که سبب این همه بیداری چیست و بیای
 بافت از کیست صیب جواب داد که شب خلوت عشاق است چون خلوت گاه شب رومی هم
 گاهی خیال جمال سبب پیش می آید و زمانی هوس نخل دوزخ رو نماید ذکر خلوت شوق و مای فراید

د فکرو ذوق خواب در امی ریاید زمانی مشتاقم دستاغان را خشن شاید ساعتی ترنم و درین خواب کجا ایست

منظوم

توسه بر بالش غفلت ازان دار کجایی تری
کسی که زحق بود ترسان شدش بالین کجا بیند

نایت

رواشدن حاجت از کسی توقع توان نمود که او کس اقتضای نزارد و آن بهره در کار عالم است که غنا لازم است
پس بر محتاجی را گوید و ذریه عرض حاجت در حضرت او باید کرد و آن وسیله عبادت و عبودیت است

منظوم

دست حاجت چو بریست پیش خدا نری بر
که کرم است در جیم است در غم است و در و

گرمش ناتسای نمش سینه پایان
بچ خواهند ازین در نزد و سینه مقصود

و اگر چه خداوند کامل از رسایل داعی و رسایل مستغنی است اما بنده باید که طریق بندگی

نزد نگذارد و زیرا که رحمت دوست بهانه جوست

منظوم

تا نخسبه بد کودک علما فرودنش
دیگ بخش نشین سینه آید بچ کسکش

حکایت

یکی از حکام در طاعت بزرگی کتوبی نوشت که ذکر آبی در او از کدام چیز است آن بزرگ در جواب او

فرمود نمود که ذکر پیشین تر سیدین است از خداوند خود در دل اگر چه بزبان ذکر او کمتر گوید و اکثر

توسه داخل ذکران نیست اگر چه به تسبیح و تسبیح بسیار طریق سخات جوید

منظوم

ذکر کفایت همه آن نیت که گویی امتداد | ذکر آنست که زیاده گویی وقت گناه

فرزاد ان شکر و سپاس خداوندی هموار که نخلبند ریاض سلطنت نخل بر و منند بوستان خلافت ترا
خلق خدا و حامی دین نجم درخشنده فلک لقیین سعد علی م روحانیه نبیوع اسرار سبحانی ره نور و طریقی
ایقان جبرئیل نوش بر حقیق عرفان نگین خاتم جلال و اسفد عقد کمال و سیاه رساله هدایت
عنوان مجید عنایت آئینه اسما و صفات الهی لائق در تب خلافت و شایسته

در آفرین

مملکت الملک دولت و اقبال	نابند الامر کشور آسما
شیر آسمان کیتا عیینه	گلبن بوستان وانا سیینه
نور حق از جبین او با همه	دشمنش کور باطن و ظاهرا
نور او فیض فضل نیرد آینه	رونق کارگاه امکا سینه
همه او تا به سوره باد	روشنی زو بچشم اخته باد

جناب سیتاب جلال رکاب عرش قباب حضرت سیدنا مولانا ابوالظفر مزار الدین شاه زین
تغازی الدین حیدر بادشاه غازی شرح اتمه بالعباده صدره واری سن ذری انکرامه بدر
وزن سبب نیای قهر طاعت و تشید اساس کاخ عبادت پیشوای ابرار است و پیوسته در پاس
انفاس و اوقات بر محاسبه ایام و ساعات مواظبت شعار مراد مای خود را در رضای ایزد
بخت و هوای نفس سزدنش یا محکوم فرمان خود مانده غیر منیر آن سالک منازل حقیقت سلطنت

انوار خورشید عالم جبروت است و همین زار باطن آن گل سکه به گلبن سوخت سر و باران سحاب
اسرار حکمت رقت قلب قدسی قالمش در یاد الهی تجلیست که کبریات و عزات متاثره دیده ماندگان
گشته که با صفای یک بیت مشی یا استماع یک نغمه جان سوز سحاب قطره بار خشم سعادت فرجاش
چندان رشوه فیض گشاده که زربع در دستهای ارباب ذوق سیراب گشته

منظوم

بسکه از دیده بدامن رودش اشک نیاز | شمع کوی که از داسک فشانی ابروت

اگر محاسب خامه اوصاف طراز با حصار مراتب زهد و عبادت این شاه سرفراز گزاید
سپهر و طباق ماه و مهر از عهد هم او آن بیرون نیاید اما مقتضای مقوله مالا یدرک کلمه
تیرک کلاذک بعضی از آن مراتب درین صنفه ثبت گردانید و بدین وسیله خود را بر اوج سعادت
رسید چمن آرای حقیقی گلشن ریاضت آن عالیجناب مستطاب را همواره آب یاری الطاف
ابدی النضرة داراد و بضاعت طاعت و عبادت آن سلی نصاب شرف استاب را نسبت به
حضرت خود گرداناد بجاه محمد سید الاولین و الاخرین و آله الطیبین الطاهیرین صلوات الله علیه و علیهم
جمعین

سگفتن غم زینت عذیب کلک محله در تم به سرب پیم فیض شایم گلشن
اخلاق سلطان فیض المود و الکرم فان حمید الا و صا جبریل نام ادم تقدس عالی ملکوت

بهر باب فطنت و اصحاب خبرت مخفی و مستتر نمایند که آفریدگار عالم جل جلاله و عم نواله التان
از دو چیز نزرده است یکی صورت ظاهری دوم سیرت باطن صورت ظاهر را از تناسب اعضا
ظاهر است مثل چشم و ابرو و لب و زبان و دست و پا و قد و قامت و سیرت باطن عبارت از

اخلاق است و آن فضائل چهارگانه باشد حکمت و شجاعت و عفت و عدالت و این چهار
 متعلق است بقوت سه گانه انانی که اول آن قوت ناطقه است و آن را نفس علی گویند و قوت
 آن ادراک حقایق موجودات است و فضیلت حکمت از آن سیرت آید دوم قوت غضبی که آن را نفس
 سخی خوانند و آن سبب غضب بر غیر بود و فضیلت شجاعت از آن محمول انجامد سوم قوت شهوانی
 که آن را نفس سخی خوانند و فضیلت عفت از آن پیدا شود و چون انسان را این سه فضیلت حاصل
 آید فضیلت عدالت ازین بر سه تولد شود و تمام حکما را برین مولد اتفاق است اما انواع که در حکمت
 چهار است ذکا و صفائی ذهن و حسن تعقل و حسن محافظت را انواع که در حکمت شجاعت مندرج است
 شش است که نفس و علم است و علم و تواضع و حمیت و در قوت یعنی نرم دلی و شفقت نمودن بر
 انبای جنس را انواع که در حکمت عفت است هفت است حیاء و صبر و قناعت و وقار و حریت و پاکیزگی
 و انواع که در حکمت عدالت است پنج است صداقت و وفاء و تسلیم و توکل و عبادت و شش این همه
 در بین مختصر گنجایش ندارد و از کتب مسبوکه این فن بر وجه حسن دریافت میتوان نمود با الحاق
 از جاهلان بی بصیرت در مصنفات خود آورده اند که حسن اخلاق را دو است از انقطاع صفات
 شهرت و غضب که نشانی صفات ذمیره و معده اخلاق رویه اند این پنج نوع امکان ندارد
 زیرا که قوت شهرت و غضب اگر چه از صفات مبدعه اند اما اساس بقای آنی بوجود آن است
 اگر قوت شهرت نباشد جذب غذا که ماده حیات بی نوع انسان است از قوت دیگر مستقر نشود
 و اگر قوت غضب نباشد دفع اسباب پاک هرگز ممکن نبود اما اینقدر است که از اطاعت و تقوی
 باعث فساد و عظیم است پس هر که عدالت را در عیب دارد او جامع کارم اخلاق تواند بود و شش

ابوعلی سینا گوید کسی را که این ده خصلت شعار باشد او صاحب اخلاق است اول راستی با خلق
 دوم انصاف با خلق سوم قهر با نفس چهارم محبت با علما پنجم تعظیم بزرگان ششم شفقت بر خردگان
 هفتم محبت با دروستان هشتم علم با دشمنان نهم نبل با درویشان دهم نصیحت با جاهلان و ابله‌ها
 چنین گفته اند که قد اخلاق است که هر که به میر جمی از تو بیرون تو از راه شفقت بدو پیوند نمایی و هر که
 از غیر خود محروم گرداند تو بحسب استطاعت ایثار کنی و هر که بر تو جور و جفا کند تو بمهر و وفا با او کنی

فایده

خلق نتیجه کرم است و کرم نمودار خود و خرد شعاع فیض است و فیض تائید الهی است پس هر که کخلق و کرم
 منحصر من گردد کارهای دشوار بر او آسان شود و در اخبار متواتر است که خدای تعالی در همین سبب
 آن کس را که در او از کسوت اخلاق موعود است و نیز در حدیث شریف آمده که او هم به خلق خود
 با وصف ایمان برگزیده اهل بهشت خواهد شد الا بعد از تاویل بسیار و مسکیم گفته است
 که اگر فاجر خوشتر صاحب من باشد از آن بهشته که عسایر به خلق

منظوم

اگر فنظل خور صیغه از دست خوشجوی	باز شیرینی از دست ترش روی
---------------------------------	---------------------------

دار سلطه میگرد اگر جانز بود که خدای تعالی بر بندگان خود خا بر شوی بر آینه در صورت اخلاق خود را ظاهر

منظوم

حق در میان خلق اگر جلوه مینمرد	در جلوه گاه حسن برین میگرد
--------------------------------	----------------------------

حکایت